

سراکفت... نقد بر نقد

سعید رحمتی

□ در شماره‌ی ۱۷ آن ماهنامه‌ی فرهنگ‌پژوه، مقاله‌ی از آقای مهرداد چترایی به چاپ رسید که پاسخی به نوشته‌ی آقای سعید خیرخواه بود.

از آن جایی که مطلب نشر یافته در شماره‌ی ۱۲ مربوط به آقای سعید خیرخواه و هم‌چنین مقالات جناب آقای دکتر دادبه و آقای دکتر محمدجواد شریعت را نخوانده‌ام، حق داوری، نقد، قبول و یا رد آن را برای آقای مهرداد چترایی و دیگران که آن را خوانده‌اند، روا می‌دانم و به آنان وامی‌گذارم.

در این نوشتار، کوشش شده است تا تنها از مقاله‌ی آقای مهرداد چترایی بهره‌گیری و آن‌جا که نیاز به یادآوری بیتی یا نظری بوده است از مندرجات و نقطه‌نظرات دیگر فرهیختگان در همان شماره‌ی ماهنامه بهره‌جوییم.

گفتنی آن‌که هیچ‌گونه آشنایی با آقای سعید خیرخواه نداشته‌ام، اما اندکی آشنایی و بسی ارادت به سبب خواندن نقطه‌نظر آقای چترایی در بنده پدید آمده است.

آقای چترایی در آغاز به وجود تناقض‌هایی در مقاله‌ی جناب خیرخواه اشاره نموده‌اند که گویا چاپ مقاله‌ی نام‌برده در آن ماهنامه برایشان گران آمده است، در ضمن گلایه‌ی از روشی که آن ماهنامه فرا رو گرفته است، کرده‌اند که باید گفت: با آن‌چه در ادامه‌ی مقاله‌شان می‌آید به نوعی متناقض می‌نماید.

۱- فاش می‌گویم و از گفته‌ی خود دل‌شادم
بنده‌ی عشقم و از هر دو جهان آزادم
۲- حالیا مصلحت وقت در آن می‌بینم
که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم
اما همان‌گونه که همواره مبنای حرکت حافظ بر اعتدال و تساهل است، نظر بر لطف الهی دارد و چنین می‌سراید:

در پاراگراف ۲۵ از نوشته‌های آقای چترایی گفتار آقای خیرخواه دال بر این‌که نام‌برده حافظ را (هنرمند عارف و فیلسوفی راه‌گشا) شمرده‌اند که کارش (تأیید یافته‌ها، باورها، دانسته‌های مرسوم، کهنه و گردگرفته، چه منفی و چه مثبت) نیست، را مورد اعتراض قرار داده‌اند که در همان شماره و با رجوع به مقاله‌ی طنز حافظ نوشته‌استاد گرامی، بهاء‌الدین خرمشاهی می‌تواند گواه بر آن باشد که حافظ به نسبت بسیاری از پیشینیان راهی دیگر پویید.

هاتفی از گوشه‌ی میخانه دوش
گفت بسخنند گنه می بنوش
عفو الهی بکند کار خویش
مژده رحمت برساند سروش
لطف خدا بیش‌تر از جرم ماست
نکته سرپسته‌ی چه گویی خموش
رندی حافظ نه گناهی ست صعب

۱- ما اهل زهد و توبه و طامات نیستیم
با ما به جام باده صافی خاطر کن
۲- شراب خانگی ترس محتسب خورده
به روی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش
۳- گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود

با کرم پادشه عیب‌پوش
دیوان حافظ - تدوین دکتر سلیم نیاری
در تفسیر آن ارجاع می‌دهیم به مقاله‌ی حدیث حافظ از زبان خویش، در همان شماره به قلم دکتر اکبر اصغری تبریزی که می‌نگارند: رند در قاموس حافظ به‌رغم (زاهد) ریایی، آدمی‌ست موجه و خوش‌نام و یا در سطور پایین‌تر چنین می‌افزاید: رند در عشق ورزیدن و نظریازی، نوش و نشمه‌علی‌الظاهر شهره شهر است.
من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم

۱- ما اهل زهد و توبه و طامات نیستیم
با ما به جام باده صافی خاطر کن

۲- شراب خانگی ترس محتسب خورده
به روی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش
۳- گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود

محتسب داند که من این کارها کم‌تر کنم
جهت آگاهی بیش‌تر می‌توان به کتاب **چارده روایت** استاد خرمشاهی رجوع کرد که صفحه‌ی ۴، سطر ۲۰، رند را موجودی می‌داند که (ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید)
دیگر نکته‌ی که آقای چترایی به آن اشاره کرده‌اند، اشاره به

۱- ما اهل زهد و توبه و طامات نیستیم
با ما به جام باده صافی خاطر کن
۲- شراب خانگی ترس محتسب خورده
به روی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش
۳- گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود
ایات فوق و بسی دیگر نشان از دگراندیشی حافظ نسبت به بسیاری از پیشینیان و هم‌دوره‌های خویش در هنگام فرمانروایی و دستگاه مفتی‌گری امیر مبارزالدین محمد می‌باشد.

حافظم در مجلسی

بافت زبانی شعر حافظ به علت ویژگی دو پهلوئی اش یعنی به کارگیری چهار عنصر: ایهام، با همه‌ی انواعش از قبیل: ایهام تناسب، تبادر، ترجمه و تضاد ترکیبات متناقض، کنایه و طنز معنای نامکشوف در پشت این عناصر را پُرآن و دور از دسترس و صعب‌الوصول نموده است به‌صورتی که به کارگیری این عناصر با آن مهارت و چیرگی خاص حافظ که نوعی ورزش در زبان است، حداکثر اثربخشی و تأمل‌انگیزی را به اقتصاد زبانش پیشکش نموده است. اگرچه چیرگی، چربدستی، چابکی و چالاک‌ی حافظ در کلیت زبان موجب گردید که شعرش چالش کش ذهن، زبان و ضمیر مخاطبانش گردد و خیل کثیری از ارادتمندان را گرد شمع شعرش به چرخش و چالش درآورد. اما همین امر از آن طرف سگه نیز نه تنها در عصر خود شاعر عده‌یی را به صدور حکم الحاد به جرم دُردی کشی برای این دُردکش عرصه‌ی رویش ریا مجاز ساخته بود، بلکه متأسفانه هنوز هم بعد از گذشت قرن‌ها هنر مسحورکننده و معنی‌انگیز و تأمل بخش او عده‌یی را چنان دچار سرگردانی و حیرت می‌کند که ناخواسته با عدم درک چرایی این تناقضات سبکی او حکم و فتوای جزمی و یقینی صادر می‌کنند که «بیراه نیست» اگر گفته شود این تک مضراب‌های کفرآمیزی که گه‌گاه بر روح و روان وی مستولی مسلط و بر زبانش جاری و طاری می‌شود، نشانگر یک نوع الحاد زندانه می‌تواند باشد.»^۱

به درستی یا نادرستی این فتوا کار ندارم، بلکه بحث بر سر این مطلب است که خود حافظ نیز بر صعب‌الوصول بودن معنی از متن اشعارش واقف بوده است و رندی او نیز در همین مسأله نهفته است که عنقایش شکار کس نشود؛ زیرا اگر شکار شود دیگر عنقایی باقی نمی‌ماند تا مرغان برای یافتن او به جست‌وجو و سیر و سفر ذهنی و ضمیری و زبانی بپردازند تا از این بسیاری سفر به پختگی برسند. سر پیدایی دو گروه مخاطب کاملاً تضاد برای شعر حافظ که گروهی اهل تکفیر و عده‌یی اهل تقدیس او شده‌اند، نیز در همین هنر مینیاتوری چند وجهی بودن زبانش نهفته است، یعنی تعالی و علو زبانی متن آن قدر بالا و مسلط است که ذهن را دچار حیرت کرده، تا جایی که یک مخاطب به پشتوانه‌ی پیش فرض‌های خویش نتیجه‌یی از متن می‌گیرد که آن دیگری با پیش فرض دیگر نتیجه‌ی دیگر. و این یعنی شاعر، مخاطبانش را در لذت درگیری با متن چنان سهیم می‌کند که آن مخاطب بتواند نتیجه‌ی دلخواه خویش را از آن برگیرد.

بنابراین قضاوت و داوری درجه‌ی اول و ارزشی و تک‌بعدی در شعر که دارای گزاره‌های انشایی غیریقینی و پارادوکسی به‌خاطر اهداف غیر تک بعدی است، نوعی برخورد عاطفه‌ی و سطحی با متن است، زیرا حوزه‌ی شعر مخصوصاً اشعاری از نوع شاهکار بویژه شعر حافظ حوزه‌ی خلاقیت و ورزش در زبان است که از قلمرو برجسته و چند بعدی آن نمی‌توان در انتظار یک پیام مستقل و سهل‌الوصولی بود که از منطق حاکم بر نثر که ناظر بر گزاره‌های قابل صدق و کذب است، می‌توان انتظار داشت.

علی (ا.م) فلاح - دانشجوی دکتری ادبیات دانشگاه تهران

بیماری مطلق‌سازی می‌باشد که از مقاله‌ی آقای خیرخواه استنتاج کرده‌اند، اما گویا خودشان متوجه نبوده‌اند که در گفتار خود دیدگاهی مطلق‌گرایانه را ارایه کرده‌اند.

سخن این‌جاست که اگر آقای خیرخواه کوشیده‌اند جنبه‌های هنری و ظریف شعر را پُررنگ کنند، از دیگر سو آقای چترایی نیز از این هنر کم‌بهره نبوده‌اند و در پی کم‌رنگ‌نمودن ارزش حافظ به‌عنوان شاعر بوده‌اند و اشاره کرده‌اند که: «جناب خیرخواه توجه به قرآن، حدیث و علوم متداول دیگر را مقوله‌ی جدا از ظرایف هنری و دیگر علوم متداول دانسته‌اند».

پرسشی که برای نگارنده پیش می‌آید، این است که اگر مورد یاد شده درباره‌ی حافظ کاملاً صادق نباشد، آیا درباره‌ی بسیاری از شعرا چنین است؟

گمان دارم چنان‌چه در دیگر آثار شعرا ردپایی از مورد فوق ببینیم به‌صورت قاعده نمی‌باشد.

در طی قرون گذشته محدود کردن حافظ به یک مشرب خاص از سوی صاحبان آن مشرب باعث شده است که گروهی حافظ را مرتد و دیگرانی لسان‌الغیب و دسته‌یی نیز با تکیه بر ابیاتی هم‌چون:

۱- دولت پیرمغان باد که باقی سهل است

ای پیر می‌فروش که ذکرش به خیر باد

۲- پیر پیمان‌کش من که روانش خوش باد

بنده‌ی پیر خراباتم که لطفش دایم است

با توجه به جایگاه مغ در تفکر میتزایی و کیش مهر و معنای خرابات و پیر تعلق خاطر او را به میتزاییست عنوان کرده‌اند.

در رابطه با جمله‌ی معترضه‌های آقای چترایی به‌عنوان: نمی‌دانم (مقصود جناب خیرخواه از روح شعر و هنر چیست؟) ایشان را به مقاله‌ی آقای بهاء‌الدین خرمشاهی در همان شماره حواله می‌دهم که در باب طنز حافظ در پاراگراف ۲۰ صفحه‌ی ۳۹ چنین می‌گوید: باز هم (حافظ) در مقاله از انتقاد از خود می‌گوید.

گفتی از حافظ ما بوی ریا می‌آید

آفرین بر نفست باد که بربودی بوی

که هم ایهام دارد، انتقاد از خود هم دارد، ایهامش این است که:

الف- خوش بردی بوی، یعنی خوب فهمیدی.

ب- یک معنی‌اش هم این است که از من بوی ریا می‌آید، ولی تو مرحمت کردی و آن بو را از من دور کردی و می‌افزاید:

گفت و خوش گفت برو خرقة بسوزان حافظ

یارب این قلب‌شناسی ز که آموخته بود؟

در پایان بهتر آن‌که به جای تفسیر حافظ تنها از یک بعد و از دیدگاه و جایگاه خودمان، این بزرگ‌مرد گستره‌ی فرهنگ پارسی را پیش از هر چیز انسانی معتدل (به‌واسطه‌ی گذران زندگی، غم‌ها، شادی و خوش‌باشی) بپذیریم، چرا که علت پذیرش و دیرپایی وی همان اعتدال اوست.

گفتم صنم پرست مشو با صمد نشین

گفتا به کوی عشق هم این و هم آن کنم

افزون آن‌که، حافظ متعلق به ملت ایران و فراتر از آن فرهنگ ایرانی و جهانی می‌باشد و جایگاه او رفیع‌تر از آن است که محدود به تفکراتی خاص یا گروه و جمعی گردد. ■